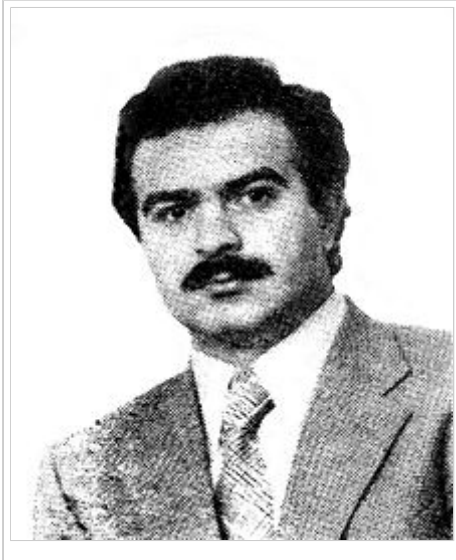


تقی شهرام

از ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد



محمدتقی شهرام (۱۳۲۶-۱۳۵۹) یکی از چهره‌های شاخص سازمان مجاهدین خلق ایران و یکی از رهبران شاخه مارکسیست لنینیست سازمان پس از انشعاب در سال ۱۳۵۴ بود. این شاخه کمی پیش از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ به سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر (که به اختصار پیکار نامیده می‌شد) تغییر نام داد. وی اندکی پس از پیروزی انقلاب دستگیر محاکمه و به جوخه اعدام سپرده شد.

فهرست مندرجات

- ۱ سالهای نخستین
- ۲ انشعاب و تصفیه سازمانی
- ۳ سرانجام
- ۴ منابع

سالهای نخستین

محمد تقی شهرام فرزند رمضان در سال ۱۳۲۶ در تهران متولد شد. دوران متوسطه را در دبیرستان هدف شماره یک به پایان رسانید و در سال ۱۳۴۷ در رشته ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد. در سال ۱۳۴۸ به واسطه دوستان خود محمد حیاتی و علیرضا زمردیانگرایش‌ها مذهبی پیدا کرد و با آثار مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی آشنا شد. در سال ۱۳۴۹ توسط موسی خیابانی به عضویت سازمان نوپای مجاهدین خلق درآمد.^[۱]

محمد تقی شهرام، که بیشتر با نام تقی شهرام در جنبش کمونیستی و انقلابی ایران مشهور است یکی از مهمترین شخصیت‌های سیاسی معاصر این جنبش است، که با بیش از ۱۰ سال سابقه مبارزه تشکیلاتی برای رهایی کارگران و زحمتکشان پیکار کرد و در نبردی نابرابر جانش را در راه آرمانش از دست داد. علاوه بر آن وی یکی از تاثیر گذارترین افرادی بود که تغییرات مهمی در جنبش کمونیستی ایران به وجود آورد و یا اجرا کننده آنها بود. برای شناختی بهتر از وی می‌بایست کمی به بررسی سیر تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق ایران در دوران وی پرداخت. اگر چه وی به علت مسئولیت بالای سازمانی در همه این رویدادها نقش بسزایی داشت.

تقی شهرام فارغ التحصیل رشته ریاضی از دانشگاه تهران بود و در اواسط سال ۱۳۴۸ در زمان دانشجویی به گروه متشکلی از انقلابیون مسلمان که بعدها سازمان مجاهدین خلق

ایران نامیده شد، پیوست. دو سال بعد در پی تدارک گروه برای شروع عملیات مسلحانه و انهدام دکل‌های برق شهر تهران، پیش از جشن‌های موسوم به ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، در شهریور ۱۳۵۰ که نزدیک به ۸۰ درصد گروه گرفتار پلیس شاه شدند، تقی شهرام نیز دستگیر شد. افتادن در زندان و زیر شکنجه شدید جلاخان ساواک، وی را از مسیر مبارزه باز نداشت و در بیدادگاه رژیم شاه در گروه اول به‌همراه هم‌زمانش به دفاع از آرمان زحمتکشان پرداخت. رژیم از این محاکمه که نخستین آن از افراد دستگیر شده مجاهدین خلق بود، قصد استفاده تبلیغاتی داشت، که در آن خبرنگاران حضور داشتند.

این ۱۱ نفر که در ۲۵ بهمن ۱۳۵۰ محاکمه می‌شدند، به ترتیب ردیف محکومیت شامل، ۱- ناصر صادق، ۲- محمد بازرگانی، ۳- مسعود رجوی، ۴- علی میهن دوست، ۵- منصور بازرگان، ۶- مهدی فیروزان، ۷- حسن راهی، ۸- محمد تقی شهرام، ۹- محمد احمدی، ۱۰- مصطفی ملایری، ۱۱- محمد غرضی، بودند، همگی از مواضع خود دفاع کرده و صلاحیت دادگاه را رد می‌کنند، در این بین تنها محمد غرضی که متهم ردیف آخر بود، صلاحیت دادگاه را تایید کرده، با ندبه و التماس قسم خورد که هیچ‌کاره است و با حالت تضرع آمیزی نیز از دادگاه تقاضای بخشش کرد، در هر حال او تبرئه شد. محمد غرضی در رژیم جمهوری اسلامی در اوایل از مسئولین سپاه پاسداران، بازجوی زندانیان سیاسی، وزیر نفت، وزیر مخابرات و مسئولیت‌هایی دولتی دیگری داشته است. برای ۴ نفر اول تقاضای اعدام شد و بقیه به زندانهای متعددی محکوم شدند. تقی شهرام، علیرغم اینکه با وجود کمتر شناخته شدن می‌توانست محکومیت کمتری بگیرد، با دفاع از اعتقاداتش و فعالیت‌های سازمان (که اینک، پس از انتشار نخستین اعلامیه، نام و ایدئولوژی سازمان در بیروت، در ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۰ توسط تراب حقشناس، حسین روحانی و محمود شامخی، دیگر شناخته شده بودند) به ۱۰ سال حبس محکوم می‌شود.

در زندان تقی شهرام باز هم دست از مبارزه خود بر نداشت و مقاله " خُرده بورژوازی و نقش آن" را می‌نویسد و به بیرون منتقل می‌کند که یکی از مهمترین مقالات تئوریک سازمان پس از دستگیریهای سال ۱۳۵۰ بود. در این مقاله تقی شهرام به خطر کمک گرفتن سازمان از بازار و جلب حمایت آنان و نه کارگران و زحمتکشان اشاره می‌کند. وی در این مقاله " اولین تلاش جدی درون تشکیلاتی، برای درک قانونمندی طبقاتی مبارزه را بنام خود می‌کند" (پیکار ۶۵ص ۱۲). پس از آن نیز در طی مدتی آنقدر با مأمورین، زندان قصر می‌ستیزند و یاران دربند را بر علیه رژیم به مقابله تشویق می‌کنند که از سوی ساواک تعدادی به زندان‌های مختلف فرستاده می‌شوند. تقی شهرام به‌عنوان عنصر غیر قابل تحمل و توهین کننده به شاه به‌همراه رفیق شهید حسین عزتی (از گروه مارکسیستی ستاره سرخ) به زندان ساری تبعید می‌شود.

در اواسط اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ محمد تقی شهرام که از شش ماه پیشتر، ۱۰ سال محکومیتش را در زندان ساری و در حال تبعید می‌گذراند، موفق به جذب زندانیان خود، افسر انقلابی، ستوان دوم "امیر حسین احمدیان" به مجاهدین شده، با مقدار زیادی اسلحه و مهمات می‌گریزد و دوباره به مجاهدین می‌پیوندد. امیر حسین احمدیان، افسری ورزشکار و مهربان با زندانیان و دیگر افراد بود. وی درصدد بود که از نیروی پلیس جدا شود و به دانشگاه برود. برای اینکار نیاز به تقویت در دروس ریاضی و فیزیک داشته، پس از اطلاع از اینکه شهرام فارغ التحصیل ریاضی است، از شهرام و عزتی می‌خواهد که به او در درسهایش کمک کنند. این کلاس‌های درس کم کم به رابطه دوستی بین آنها انجامید که سرانجام با تعلیمات شهرام، به دگرگونی فکری احمدیان منجر شد. در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۴ و با یک نقشه از پیش تعیین شده، احمدیان با فریب افراد زیرفرمانش، به‌همراه شهرام، عزتی و با مصادره ۳۰ قبضه سلاح کمری، مهمات، بیسیم و وسایل دیگر فرار می‌کنند و پلیس شاه و ماموران ساواک را گیج و انگشت به دهان بر جای می‌گذارند. پس از ۱۳ روز با تلاش شهرام

آنها با تشکیلات رابطه می‌گیرند. حسین عزتی نیز با گرفتن دو رولول به قصد وصل شدن به گروه خود، از آنها جدا می‌شود. کمی بعد در روز ۱۳ خرداد همان سال سازمان مجاهدین با همان سلاح‌ها " سرهنگ لويس هاوکینز"، معاون اداره مستشاری نظامی آمریکا در ایران را اعدام می‌کند. مرکزیت سازمان در این زمان متشکل از، رضا رضایی، بهرام آرام و مجید شریف واقفی بود. در نیمه شب ۲۵ فروردین ۱۳۵۲ رضا رضایی در یک حادثه تصادفی در خانه یکی از آشنایانش در حالیکه ساواک برای دستگیری فرد دیگری به خانه مجاور حمله کرده بود، مورد حمله ساواک قرار گرفته و از طبقه دوم ساختمان به پایین می‌پرد. رضا با وجودیکه پایش می‌شکند، با نیروهای ساواک تا ۲ ساعت به درگیری مسلحانه می‌پردازد و سرانجام شهید می‌شود. شهرام و احمدیان که در خانه تیمی رضا بودند به‌جای دیگری منتقل می‌شوند. احمدیان در ابتدا به یک مسافرخانه، سپس به خانه تیمی مجید شریف واقفی و سپس به مشهد منتقل می‌گردد(بر فراز خلیج ص 1-۳۲۰). احمدیان بعدها در جریان تغییر ایدئولوژی سازمان مارکسیست می‌شود.

برای پر کردن جای رضایی، بهرام آرام که در آن زمان مسئول اصلی تمام کارهای اجرایی سازمان مجاهدین بود(تحلیل آموزشی، ص ۵۴)، محمد تقی شهرام را بخاطر توانایی‌های فردی، آگاهی و سواد تئوریکش به کادر مرکزی وارد می‌کند. میثمی در کتاب خاطرات خود در اینکه چرا تقی شهرام تا این مرحله در سازمان پیش رفت کرده و در توصیف او به نقل از بهرام آرام می‌نویسد: "... شهرام کم آدمی نیست. درست است که مغرور است و این را همه می‌دانیم، ولی غرورش زمینه دار است، یعنی پر کار هم هست. مثلاً یک شب می‌نشیند و ۴۰ صفحه می‌نویسد. این غرورش انگیزه ای برای حرکت اوست. بهرام می‌گفت: راهی پیش پای من بگذار که چگونه با چنین آدمی برخورد کنیم؟ وسعت اطلاعاتش خیلی زیاد شده است. همیشه به‌جای یک قرص سیانور، دو الی سه قرص سیانور در دهانش می‌گذاشت و به سر قرار می‌رفت. که اگر یکی از آنها عمل نکند، قرص‌های دیگر عمل کند..." (میثمی، ص ۴۰۵). پس از آن، مرکزیت مجدداً به سازماندهی تشکیلات پرداخته و با جذب اعضا جدید خود را تقویت می‌کنند. تقی شهرام طی یک اعلامیه به‌عنوان عضو مرکزیت سازمان، از رضا رضایی پس از شهادتش بسیار تجلیل می‌کند. در زمان رضا رضایی و پس از شهادت وی، سازمان برای سازماندهی مجدد و حفظ نیرو جلسات متعددی برگزار می‌کند. " در نشست فوق‌العاده و جمع‌های " بررسی و تصمیم" که در بهار سال ۵۲ برای بررسی مسائل و مشکلات سازمانی تشکیل شد، نمودهای مختلفی از گذشته در رابطه با نارسائیها و انحرافات سازمانی آورده می‌شد که مجموعاً ضرورت مبارزه با ضعفهایی نظیر کم بها دادن به کادرهای پایین، دگماتیسم، پاترنالیسم، شخصیت پرستی، ترور و.. رهبری طلبی بالا و... را مورد تاکید قرار می‌داد" (تغییر و تحولات، ص ۳۱). پس از آن در یک تصمیم تشکیلاتی برای جلوگیری از ضربات کمتر، "در تابستان ۱۳۵۲، سازمان بخاطر مسائل امنیتی به ۳ شاخه مجزا تقسیم می‌شوند که سر شاخه‌ها به‌عنوان مرکزیت سازمان عمل می‌کنند" (تحلیل آموزشی، ص ۴۷). محمد تقی شهرام مسئول شاخه سیاسی تئوریک، مجید شریف واقفی مسئول شاخه کارگری و بهرام آرام مسئول شاخه نظامی می‌شوند. در زمان کادرهای مرکزی جدید، (بهرام آرام، مجید شریف واقفی و محمد تقی شهرام)، سازمان مجدداً شروع به عملیات مسلحانه می‌کند. در سال ۱۳۵۲ آنها دو بار به جنگ خیابانی بانبروهای پلیس می‌پردازند و ۱۰ ساختمان مهم متعلق به دولت و شرکت‌های آمریکایی را منفجر می‌کنند. در بهمن ماه همین سال مجاهدین به یک کلانتری در اصفهان حمله کرده و در همین ماه با همکاری فداییان اعتصابی در دانشگاه تهران علیه استفاده ساواک از شکنجه برآه می‌اندازند. از اوایل پاییز سال ۱۳۵۲ محمد تقی شهرام که از دو نفر دیگر کادر مرکزی دارای سواد تئوریک بیشتری بود، به‌همراه عده دیگری در پی مطالعاتی وسیع به مارکسیسم می‌گراید. باید توجه داشت که برخلاف ادعای سازمان مجاهدین خلق، "وی در زندان تغییر ایدئولوژی نداده بود، بلکه در پروسه سالهای ۵۴-۱۳۵۲، به مارکسیسم لنینیسم معتقد

شد" (پیکار ۵۸، ص ۴). در این مورد، همچنین می‌توان به خاطره ای از لطف الله میثمی در زندان که به قرآن خواندن و حفظ بودن بخش‌هایی از قرآن توسط تقی شهرام اشاره کرد (میثمی، ص ۳۳۶). بهرام آرام که در واقع رهبر اول و مغز عملیاتی مجاهدین بود هنوز مارکسیست نشده بود و تفکرات مارکسیستی هنوز در سازمان گسترش نیافته بود. تقی شهرام باورهای جدید خود را با دو کادر مرکزی دیگر در میان می‌گذارد، مجید شریف واقفی، مخالفت می‌کند اما بهرام آرام معتقد به مطالعه و یافتن راه درست است. نویسندگان بیانیه تغییر مواضع معتقدند که، در ابتدای شروع مبارزه ایدئولوژیک، شریف واقفی روی موافق نشان می‌دهد اما زمانی که انتقادات خود او را نشانه می‌رود، عکس‌العمل نشان داده و مخالفت می‌کند (بیانیه، ص ۱۳۵). بنابر این تصمیم گرفته می‌شود که بحث‌ها تنها در سطح کادرهای مرکزی و مسئولین شاخه‌ها انجام بگیرد تا افراد جدید و رده پایین تر دچار سردرگمی نشوند. "جنبش" اصلاحات و آموزش" و تجدید تربیت ایدئولوژیک کادرها از بالا به پایین در سازمان به راه می‌افتد" (بیانیه ص ۱۴). "در مرکزیت قرار بر این بود که بحث‌ها به پایین نرود تا کسی پی جهت مسئله دار نشود. حدود ۶-۷ مسئله پیش کشیده می‌شود تا پاسخ یابند" (تحلیل آموزشی، ص ۵۲). ۹ ماه در جلسات درونی سازمان پیرامون تغییر ایدئولوژی بحث می‌شد. پیش از این بنا به گفته تراب حق شناس، " آنان چندین سال بالای اعلامیه‌ها آیه ای از قرآن می‌نوشتند و معتقد بودند که از قرآن الهام می‌گیرند ولی از آنجا که پس از مدت‌ها برای هیچ کاری که به مبارزات روزمره هم مربوط می‌شود فرصت باز کردن لای قرآن را ندارند، در واقع قرآن غیر قابل استفاده می‌شود (همین حرف را مجید شریف واقفی در خانه تیمی مشترک به پوران بازرگان زده بود)" (آرش ش ۷۹). در زمستان سال ۱۳۵۲ بهرام آرام نیز مارکسیست می‌شود. بنا به گفته سازمان مجاهدین در کتابی که بعد از انقلاب چاپ کردند، تا پایان زمستان ۱۳۵۲، عمده مرکزیت دو شاخه (غیر از شاخه شریف واقفی) مارکسیسم را می‌پذیرند. شریف واقفی نیز در اوایل سال ۵۳ متوجه قضایا شده بود اما سکوت می‌کند. (تحلیل آموزشی، ص ۵۸-۵۶).

در فروردین ۱۳۵۳ در اعتراض به سفر سلطان عمان (قابوس)، بانک عمان و درب سفارت انگلیس و دفاتر شرکت پن امریکن اوپل را منفجر می‌کنند. سازمان، در اعلامیه خود ابراز می‌کند که این عملیات در همبستگی با انقلابیون ظفار صورت گرفته است، که بر علیه سلطه سلطان قابوس، شاه و نیروهای امپریالیستی می‌جنگند.

در دومین سالگرد اولین و دومین سری از اعدامی‌های مجاهد، سازمان به چندین عملیات بمب گذاری، از جمله، انفجار دفتر ساواک مستقر در دانشگاه تهران و انفجار دفاتر کمپانی‌های چند ملیتی دست می‌زنند. در تیر ماه، در اعتراض به یورش ساواک به اعتصاب کارگران کارخانه تولید لندور در تهران، آنها یک پاسگاه ژاندارمری در نزدیکی کارخانه به همراه ۵ کارخانه دیگر، که متهم به ارتباط با اسرائیل شده بودند را منهدم کرده، به هنگام سفر " هنری کسینجر" وزیر خارجه وقت آمریکا در همین ماه مجاهدین دفاتر چندین کمپانی بزرگ آمریکایی همچون ITT را منفجر می‌کنند. در ۱۶ آذر مجاهدین به همراه فداییان اعتصاب و تظاهرات بسیاری در دانشگاه‌ها به راه می‌اندازند. در بهمن ماه همین سال مجاهدین پاسگاه اصلی ژاندارمری در لاهیجان را نیز منهدم می‌کنند.

انشعاب و تصفیه سازمانی

وی با جمع‌بندی از بحران سازمان (که به دنبال ضربات سال ۱۳۵۰ شکل گرفته بود)، به این نتیجه رسید که اندیشه مذهبی سازمان در تناقض با اهداف آن برای به وجود آوردن یک جامعه بی طبقه توحیدی قرار دارد و اندیشه مارکسیستی را جوابگوی رسیدن به اهداف برابری طلبانه سازمان ارزیابی کرد. وی توانست بیش از ۸۰ درصد از کادرها و اعضای خارج از

زندان سازمان را طی یک مبارزه ایدئولوژیک که از اواسط سال ۱۳۵۲ شروع شده بود با خود همراه کرده و بیانیه تغییر ایدئولوژیک سازمان را در سال ۱۳۵۴ منتشر سازد.

از اوایل پاییز سال ۱۳۵۲ محمد تقی شهرام که از دو نفر دیگر کادر مرکزی دارای سواد تئوریک بیشتری بود، به‌همراه عده دیگری در پی مطالعاتی وسیع به مارکسیسم می‌گراید. باید توجه داشت که برخلاف ادعای سازمان مجاهدین خلق، "وی در زندان تغییر ایدئولوژی نداده بود، بلکه در پروسه سالهای ۵۴-۱۳۵۲، به مارکسیسم لنینیسم معتقد شد" (پیکار ۵۸، ص ۴). در این مورد، همچنین می‌توان به خاطره ای از لطف الله میثمی در زندان که به قرآن خواندن و حفظ بودن بخش‌هایی از قرآن توسط تقی شهرام اشاره کرد (میثمی، ص ۳۳۶). بهرام آرام که در واقع رهبر اول و مغز عملیاتی مجاهدین بود هنوز مارکسیست نشده بود و تفکرات مارکسیستی هنوز در سازمان گسترش نیافته بود. تقی شهرام باورهای جدید خود را با دو کادر مرکزی دیگر در میان می‌گذارد، مجید شریف واقفی، مخالفت می‌کند اما بهرام آرام معتقد به مطالعه و یافتن راه درست است. نویسندگان بیانیه تغییر مواضع معتقدند که، در ابتدای شروع مبارزه ایدئولوژیک، شریف واقفی روی موافق نشان می‌دهد اما زمانی که انتقادات خود او را نشانه می‌رود، عکس‌العمل نشان داده و مخالفت می‌کند (بیانیه، ص ۱۳۵). بنابر این تصمیم گرفته می‌شود که بحث‌ها تنها در سطح کادرهای مرکزی و مسئولین شاخه‌ها انجام بگیرد تا افراد جدید و رده پایین تر دچار سردرگمی نشوند. "جنبش" اصلاحات و آموزش" و تجدید تربیت ایدئولوژیک کادرها از بالا به پایین در سازمان به راه می‌افتد" (بیانیه ص ۱۴). "در مرکزیت قرار بر این بود که بحث‌ها به پایین نرود تا کسی بی جهت مسئله دار نشود. حدود ۶-۷ مسئله پیش کشیده می‌شود تا پاسخ یابند" (تحلیل آموزشی، ص ۵۲). ۹ ماه در جلسات درونی سازمان پیرامون تغییر ایدئولوژی بحث می‌شد. پیش از این بنا به گفته تراب حق شناس، " آنان چندین سال بالای اعلامیه‌ها آیه ای از قرآن می‌نوشتند و معتقد بودند که از قرآن الهام می‌گیرند ولی از آنجا که پس از مدت‌ها برای هیچ کاری که به مبارزات روزمره هم مربوط می‌شود فرصت باز کردن لای قرآن را ندارند، در واقع قرآن غیر قابل استفاده می‌شود (همین حرف را مجید شریف واقفی در خانه تیمی مشترک به پوران بازگان زده بود)" (آرش ش ۷۹). در زمستان سال ۱۳۵۲ بهرام آرام نیز مارکسیست می‌شود. بنا به گفته سازمان مجاهدین در کتابی که بعد از انقلاب چاپ کردند، تا پایان زمستان ۱۳۵۲، عمده مرکزیت دو شاخه (غیر از شاخه شریف واقفی) مارکسیسم را می‌پذیرند. شریف واقفی نیز در اوایل سال ۵۳ متوجه قضایا شده بود اما سکوت می‌کند. (تحلیل آموزشی، ص ۵۸-۵۶). در آذر ماه ۱۳۵۳ مقاله ای در حدود ۱۰۰ صفحه بنام "پرچم مبارزه ایدئولوژیک را بر افراشته داریم" توسط تقی شهرام در نشریه داخلی و در سطح رده‌های بالاتر سازمان توزیع می‌شود که به بررسی جهت انتخاب ایدئولوژی برای سازمان و جمع‌بندی نظرهای ارائه شده پرداخته بود. خود وی در بیانیه می‌گوید: " در پاییز ۵۳، بعد از گذشت یکسال و نیم از آغاز این مبارزه (مبارزه ایدئولوژیک) ورود در یک دوره تحول کیفی جدید در مبارزه ایدئولوژیک از طرف رهبری سازمان اعلام شد" (بیانیه، ص ۱۶). با وجود اینکه برای نگارنده دسترسی به این مقاله میسر نبود، بخش‌هایی از مفاد آنرا به نقل از یکی از کتاب‌های منتشره سازمان مجاهدین پس از انقلاب را در اینجا می‌آورم: "یکی از بحث‌ها ضرورت مبارزه مسلحانه بود که به اعتقاد نویسندگان مقاله تنها با اعتقادات مارکسیستی قابل توجیح است. در این مقاله وی به‌وجود سه جریان "اپورتونیسیم چپ نمای سلطه طلب"، "دگماتیسم مذهبی" و "پاسیو نهیلیست" در سازمان اشاره کرده که بر علیه خط اصیل و بالنده سازمان فعالیت می‌کنند همچنین در این مقاله اشاره شده بود که دیالکتیک بدون ماتریالیسم، مانند بدن بدون سر است". (تحلیل آموزشی، ص ۷۹). در همین زمان در شاخه تقی شهرام کلمه "رفیق" جایگزین "برادر" شده بود، و افراد اجباری در خواندن نماز نداشتند. افراد در تعداد زیاد به کارخانه‌ها برای کارگری و تماس و سازماندهی کارگران می‌رفتند. "تقی شهرام همچنین افراد شاخه اش را به دو گروه با راندمان و رشد یابنده و بی راندمان و مسئله دار تقسیم می‌کند، پس از چندی افراد دگم و مسئله دار را به شاخه‌های دیگر

می‌فرستند، مرتضی صمدیه لباف یکی از این افراد بود که به شاخه شریف واقفی فرستاده شده بود" (تحلیل آموزشی، ۸-۴۷). پس از تصمیم نهایی در مرکزیت برای تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان، مجید شریف واقفی که همواره در برابر شهرام به‌عنوان طراح تغییر ایدئولوژی سازمان، سکوت می‌کرده، تنها در پاسخ به مقاله "پرچم مبارزه ایدئولوژیک برابر افراشته سازیم" شهرام را پرچمدار خطاب می‌کند.

وجود تغییر و تحولات ایدئولوژیک در درون سازمان به افراد سازمان در خارج از کشور و بویژه در پایگاه‌های فلسطینی هم رسیده بود. و برخلاف گفته‌هایی که سازمان مجاهدین خلق پس از انقلاب شایع کرد، تغییر ایدئولوژی سازمان یکباره و کودتایی نبود، بلکه در طی پروسه ای ۲ ساله به نتیجه رسید. در این مورد محسن نجات حسینی در کتاب خاطراتش اشاره می‌کند. در اواخر تابستان ۱۳۵۳، محمد یقینی که پیشتر از پایگاه‌های نظامی در لبنان به ایران بازگشته بود، دوباره به سوریه آمده و سه نفر را با خود می‌آورد، محمد پاک ایمان، پوران بازرگان همسر محمد حنیف نژاد و محسن فاضل. "مهمترین خبر این بود که ایدئولوژی سازمان در حال تغییر است" (بر فراز، ص ۴۰۹). همچنین چندی پس از انتشار مقاله "پرچم... " یک گروه ۴-۵ نفره برای توجیه افراد در مراکز مجاهدین به خارج از کشور فرستاده می‌شوند. پیش از این بهرام آرام طی نامه‌ای به افراد خارج از کشور و مراکز رادیویی توصیه کرده بود که از مسائل مذهبی پرهیز کنند. تقی شهرام، نواری به‌صورت سئوال و جواب و در حدود سه ساعت پیر می‌کند و به تشکیلات خارج از کشور می‌فرستد، که در آن مواضع جنبش، مجاهدین و نحوه فرار خود را شرح می‌دهد که از رادیو "میهن پرستان" در عراق پخش می‌شود. با توجه به اینکه از مجید شریف واقفی نوشته و سندی در تقابل ایدئولوژیک با این تغییر و تحولات وجود ندارد، در همان منبع اشاره شده، نقل قول‌هایی از وی در این مورد هست، که درستی و یا نادرستی آن، بر نگارنده معلوم نیست، اما به هر حال در اینجا می‌آورم. شریف واقفی کمی بعد در پاسخ به مقاله "پرچم... " می‌نویسد که: "تحولات بنیادی را که شما عنوان می‌کنید، به کمک و تحت اجبار اتوریته سازمانی پیاده شده و شما با سوء استفاده ناصادقانه از مبارزه‌ای که صرفاً در ابعاد "خصلتی" و برای ایجاد فضای مناسب برای کار تئوریک شروع شده بود، آنرا آگاهانه و با یک پیچ ظریف بدون اینکه دیگران را در جریان امور قرار دهید... به‌سوی مبارزه بر علیه مکتب کشاندید" (تحلیل آموزشی، ص ۴۳). همچنین وی در جمع افراد مورد اعتمادش گفته بود که: "اینها به‌صورت جریان و جمع درآمده‌اند و هر فردی که بخواهد در مقابل آنها مقاومت کند بلاجبار شکست خواهد خورد. ما هم باید گروه و جریان خود ایجاد کنیم تا پس از آن بتوانیم از مواضع گروهی خود دفاع کنیم... " (تحلیل آموزشی، ص ۶۳). در بهمن ماه ۱۳۵۳ در یک پروسه برای تعیین خط مشی سازمان، دو نفر از سه نفر افراد مرکزیت به‌همراه اکثریت اعضا، دوگانگی در ایدئولوژی سازمان را رد کرده، بنفع مارکسیسم رای می‌دهند و شریف واقفی را که مخالف این تغییر بود، از مرکزیت اخراج و خلع سلاح می‌کنند، همچنین مسئولیت انتشار نشریه امنیتی درون سازمان را از او باز پس می‌گیرند، و به او برای تصمیم در همراهی با نظر اکثریت سازمان اتمام حجت می‌دهند. به شریف واقفی پیشنهاد می‌شود که یا به شاخه مشهد و یا به خارج از کشور برود، و در صورت امتناع به کار در کارخانه‌ها رفته تا درک و آگاهی سیاسی اش نسبت به اجتماع بیشتر شود. شریف واقفی ظاهراً به ماندن و کار در کارخانه رضایت می‌دهد اما در خفا به سازماندهی مجدد اعضای مسلمان، انتقال و جمع‌آوری سلاح به خانه‌های دیگر تیمی می‌پردازد. این مخفی‌کاری‌ها ظاهراً از چشم مارکسیست‌ها، کم و بیش پنهان می‌ماند. در توجیح این مهم مارکسیست‌ها در بیانیه مهر ۱۳۵۴ اعلام کردند که در اوایل زمستان ۱۳۵۳ که ساواک دست به شبگردی‌های شبانه زده و موقعیت امنیتی سازمانها مبارز را با خطر جدی مواجهه کرده بود، "در یک مرحله، کار کنترل و حسابرسی از برخی از عناصر متزلزل از جمله همین فرد خائن شماره یک (مجید شریف واقفی)، سست شد... او بلاخره بعد از چهار ماه توطئه خائنه علیه سازمان موفق می‌شود دو نفر از افرادی که یکی از آنها به‌طور کامل از سازمان اخراج شده بود (خائن

شماره ۳) ((فردی با نام مستعار کریم)) و یک نفر دیگر که مراحل انتقادی خود را می‌گذراند (خائن شماره ۲) ((مرتضی صمدیه لباف)) و یک نفر دیگر را به‌طور بینابینی (بنام مستعار AZ) با خود همراه سازد " (بیانیه، ص ۲۱-۲۰). با وجود چنین کشاکشی در سازمان مجاهدین، آنها همچنان به عملیات مسلحانه خود علیه رژیم ادامه می‌دهند، در ۲۶ اسفند ماه ۱۳۵۳ " تیمسار رضا زندی پور " رییس زندان کمیته مشترک شهربانی و ساواک را ترور می‌کنند، که رژیم برای کم اهمیت کردن آن خبرش را در صفحه حوادث یکی از روزنامه‌ها درج می‌کند. این ترور توسط افرادی که مارکسیست شده بودند طراحی و اجرا شده بود.

مجید شریف واقفی در مسیر راه حفظ مجاهدین مسلمان به تاکتیکی متوسل می‌شود و به درویش نمایی و موضع پاسیو تظاهر می‌کند. سازمان مجاهدین در کتاب چاپ شده در سال ۱۳۵۸ با وجود اعتراف به تاکتیک شریف واقفی آنرا تایید نمی‌کند اما قابل درک می‌داند (تحلیل آموزشی، ص ۶۳). در اواخر همین سال گروهی از زندانیان مجاهد آزاد میشوند، بهرام آرام به‌عنوان مسئول اول کارهای اجرایی سازمان آنها را با سرعت مجدداً وصل کرده، مخفی می‌کند تا کمی بعد رفته رفته در جریان تغییرات ایدئولوژی سازمان قرار گیرند. شریف واقفی خارج از مسئولیت خود و به‌طور جداگانه با آنها تماس می‌گیرد و مقاله "پرچم... " را در اختیار آنها قرار می‌دهد و از آنان می‌خواهد که چیزی به بهرام نگویند، " زیرا بهرام ممکن است تصمیم ناجوری در مورد او بگیرد، از بین آنها تنها فرهاد صفا که بعدها شهید شد به مجید می‌پیوندد" (تحلیل آموزشی ص ۱۸۲). پس از آن مجید شریف واقفی به یکی دیگر از اعضا که دو اسلحه کمری، تعدادی فشنگ و یک نارنجک از بهرام آرام تحویل گرفته بود تا نگهداری کند، می‌گوید که آنها را تحویل ندهد و پیش خود نگهدارد. کمی بعد یک انبار سلاح که پیش عضو دیگری بوده زودتر توسط مرتضی صمدیه تخلیه شده و به‌جای دیگری منتقل می‌شود و مرکزیت از این کارهای غیر تشکیلاتی باخبر می‌شود (تحلیل آموزشی، ص ۲۲۵). در این بین، مرتضی صمدیه در اعتراض وحید افراخته درباره تخلیه انبار گفته بود که آن ۴ سلاح متعلق به مجاهدین یعنی ما و تخلیه انبار اسلحه با تصمیم جمعی توسط مرکزیت سازمان یعنی شریف واقفی انجام گرفته بود. متأسفانه این رفتار غیر سیاسی و سازمانی از هر دو سو موجب فجایعی شد. سازمان پیکار در این مورد نوشته است: " خائن و توطئه گر خواندن مخالفین داخلی، سرکوب و اعدام رفقای مذهبی که در رابطه با عملکرد انحرافی و اپورتونیستی رهبری مجبور به جمع آوری نیروهای خود شده و در صدد انشعاب برآمده بودند و حرکت بر این مبنا که جریان تحول یافته را وارث سازمان مجاهدین خلق ایران به‌شمارد، بسیاری از نتایج ارزنده ای را که می‌توانست این تغییر و تحول ایدئولوژیک، در سطح جنبش بار آورد بصد خودش بدل نمود" (تغییر و تحولات، ص ۲۴). در اوایل سال ۱۳۵۴ اکثر شاخه مجید شریف واقفی نیز مارکسیست می‌شوند و او با تعداد اندکی در اعتقاد به اسلام باقی می‌مانند. بنابر این در بهار ۱۳۵۴ اکثریت اعضای مجاهدین خلق در بیرون از زندان، مارکسیسم را به‌عنوان ایدئولوژی خود پذیرفته بودند. تنها مجید شریف واقفی و فرد مورد اعتماد او مرتضی صمدیه لباف و تعداد کمی از شاخه شریف واقفی همچنان اسلام را به‌عنوان ایدئولوژی خود قبول داشتند. " مجموعاً در تمام طول دو سال " مبارزه ایدئولوژیک " قریب ۵۰ درصد از کادرها مورد تصفیه قرار گرفته و بسیاری از کادرها از مواضع مسئول تا کسب صلاحیتهای لازم کنار گذاشته می‌شوند" (بیانیه، ص ۱۶). مرکزیت سازمان، لایلا زمردیان همسر مجید شریف واقفی که مارکسیستی وفادار و متعصب بود، به‌عنوان مسئول کنترل وی تعیین می‌کنند. لایلا در این بین متوجه اعمال مشکوک مجید شده بود زیرا وی گاهی به کارگری نمی‌رفت، گاه اسلحه حمل می‌کرد و با اعضای که نباید تماس می‌گرفت ارتباط برقرار می‌کرد. لایلا در طی بحثی با مجید متوجه تمایلات او در ایجاد تشکیلاتی موازی شده، در نتیجه به گزارش کارهای او به مرکزیت اقدام می‌کند. با توجه به این گزارش و کارهای خارج از دیسپلین تشکیلاتی و با وجود چندین اخطار به شریف واقفی مرکزیت تصمیم به شدت عمل می‌گیرند. متأسفانه در این میان مرکزیت سازمان که متشکل از مارکسیست‌ها بود با یک تصمیم غیر انقلابی، شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف را

به‌عنوان " خائنین شماره ۲۰۱ معرفی کرده و به اعدام محکوم می‌کنند" (بیانیه ص ۲۰). ۵ روز پس از گزارش لیلا زمردیان، برای تعیین تکلیف نهایی، شریف واقفی به محل قرار فرآ خوانده می‌شود. سازمان مجاهدین خلق امروزه معتقدند که مجید در این قرار قصد داشته به نمایندگی تعدادی از افراد مجاهد که او مخفیانه سازماندهی کرده بود، با حفظ نام و آرم سازمان پیشنهاد همکاری مشروط برای مبارزه مثلاً در یک جبهه را بدهد از طرف دیگر او بر جذب تعدادی دیگر از افراد در آینده خوشبین بوده است (تحلیل آموزشی، ص ۹-۵۸). در هر حال او به با همراهی همسرش در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ به محل قرار می‌رود. پس از تحویل او، همسرش، لیلا زمردیان، به محل دیگری فرستاده می‌شود. در جریان گفتگو مجید از تحویل اسلحه‌های پنهان کرده خودداری می‌کند و با بهرام آرام درگیر شده و توسط وحید افراخته با شلیک گلوله کشته می‌شود. در محل، محمدطاهر رحیمی و محسن خاموشی که راننده وسیله نقلیه بوده، تقی شهرام و عده دیگری نیز حضور داشتند. چند ساعت بعد مرتضی صمدیه نیز به محل قرار می‌آید و بدون اطلاع از آنچه پیش آمده، خواهان قطع رابطه با سازمان می‌شود، اما او نیز از تحویل سلاحش امتناع کرده و پس از درگیری از ناحیه شکم و دهان بشدت زخمی شده می‌گریزد. صمدیه سپس برای مداوای زخم هایش به یک پزشک مراجعه می‌کند که او هم وی را تحویل پلیس می‌دهد. گروه جسد شریف واقفی را آتش می‌زنند تا از شناسایی اش توسط ساواک جلوگیری کنند سپس آنرا در محل دفن ذباله‌ها در خارج از تهران می‌اندازند؛ اما جسد پس از چندی توسط ساواک کشف و شناسایی می‌شود. ساواک پس از آن به کشتن چند تن از مخالفین اقدام کرده آنها را می‌سوزاند و در بیابانهای اطراف تهران می‌انداخت و وانمود می‌کرد که آنان در یک اختلاف داخلی همچون مورد شریف واقفی کشته شده‌اند. این حربه چندین سال بعد توسط جمهوری اسلامی نیز مورد استفاده قرار گرفت.

پس از علنی شدن این ماجرا در چندین ماه بعد، مجاهدین عملاً به دو شاخه اقلیت مسلمان و اکثریت مارکسیست تقسیم شد و تنفر و ضدیت در بین هواداران آنها بالا گرفت. سازمان پیکار در بعد از انقلاب در کتابی پیرامون این اتفاقات نوشته بود: " ادامه فعالیت جریان مذهبی که همچنان بر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران تکیه داشت، تنها با ایجاد شرایط دمکراتیک برای برخورد نظرات و عقاید و سپس مرزبندی و انشعاب حول آن ممکن و میسر می‌گردد، لیکن بسبب‌گرایشات و مواضع انحرافی عناصری که در آن مقطع در رهبری جریان مارکسیستی قرار گرفته بودند، این گذار در بدترین شکل خود و به‌صورت انحصار طلبی و توطئه چینی انجام پذیرفت" (تغییر و تحولات، ص ۲۰) مجاهدین مارکسیست، در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۴ همزمان با بازگشت شاه از آمریکا و در انتقام اعدام ۹ نفر از مجاهدین و فداییان که روز قبل از آن تیرباران شده بودند، دو مستشار نظامی آمریکایی بنام " سرهنگ شفر و سرهنگ دوم ترنر" را اعدام انقلابی می‌کنند. در اطلاعیه سیاسی نظامی شماره ۲۲ سازمان به تاریخ اول خرداد ۱۳۵۴، آرم مجاهدین بدون آیه قرآن و متن اطلاعیه بدون " بنام خدا " منتشر شد. سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۷۴ در کتابی و در جهت کسب حمایت کنگره آمریکا تمام اعدام‌های انقلابی مستشاران آمریکایی در دهه ۱۳۵۰ را اعمال تروریستی اپورتونیستهای چپ‌نمایی دانسته که از نام مجاهدین سوء استفاده کرده بودند. " گزارش (گزارش وزارت امور خارجه آمریکا به کنگره)، مجاهدین را متهم به قتل شش شهروند آمریکایی در دهه ۵۰ می‌نماید... محکمترین دلیل برای اثبات این که مجاهدین (مسلمان) در ترور این افراد دست نداشته‌اند، اطلاعیه‌های رسمی عاملان این ترور هاست که در حقیقت قاتلان مجاهدین هم بودند. (دموکراسی، ۳۳)

مجاهدین مارکسیست، همچنین در ۱۲ تیر همان سال اقدام به عملیات کشتن یک دیپلمات آمریکایی بنام "دانالد اربونا" می‌زنند که ناموفق بوده اما در اعلامیه ای بخوبی در مورد این ناکامی، توضیح داده می‌شود. پس از آن در یک عملیات متحورانه و پر سروصدا در سطح شهر تهران دست به جنگ مسلحانه خیابانی با پلیس می‌زنند که ۵ نفر از افرادشان کشته می‌شوند. در مرداد ماه ۱۳۵۴ آنها کلانتری مهمی را در شمال شهر تهران با بمب منفجر

می‌کنند. تا میانه سال ۱۳۵۴ هنوز کمتر کسی از تغییر ایدئولوژی در سازمان مجاهدین با خبر بوده و این سازمان یکی از معروفترین سازمانهای مسلح مذهبی بر علیه رژیم در بین توده‌های مردم بود. در مهر ۱۳۵۴ سازمان مجاهدین با انتشار کتابی بنام "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران" اعلام کرد که ایدئولوژی دوگانه سازمان از اسلام به مارکسیسم - لنینیسم تغییر کرده است. در واقع علیرغم پذیرش مارکسیسم در سطح گسترده در سازمان، رهبری بدون نظرخواهی از دیگران تغییر مواضع سازمان را با انتشار بیانیه رسماً اعلام کرد، یعنی اینکه ایدئولوژی کل سازمان تغییر یافته که واقعیت نداشت و هنوز افرادی بودند که به اعتقادات گذشته پایدار بودند و رهبری در واقع به‌جای همه تصمیم گرفت. سازمان پیکار در این مورد اشاره کرده است که: "... این باور عمومی به وجود آمده بود که حق طبیعی رهبری است که این مواضع را بنام سازمان اعلام نماید و کادرها و مسئولین عملاً حقی در انتقاد و دخالت در آن نداشته باشند" (تغییر و تحولات، ص ۲۶). آنها اعلام کردند که اسلام و دین به‌طور کلی افیون توده هاست و در بهترین حالت مدینه فاضله ای برای خرده بورژوازی است. در این بیانیه آمده بود که مارکسیسم - لنینیسم واقعی ترین فلسفه علمی طبقه کارگر و راه حقیقی برای آزادی بشریت است. آنها معتقد بودند که با مطالعه وسیع در ماتریالیسم تاریخی و کتاب‌های مارکس لنین و مائو، به ضعف شدید اسلام به‌عنوان یک ایدئولوژی و وسیله ای برای مبارزه پی بردند. همچنین در این بیانیه با اتحاد جماهیر شوروی پس از استالین که اردوگاه سوسیالیستی برای چپ سنتی ایران همچون حزب توده، سازمان فداییان و روشنفکران مبارزی مثل "بیژن جزنی" بود مرز بندی شده، آنرا "سوسیال امپریالیست شوروی" نامیده بودند. مجاهدین مارکسیست، خود را همچنان "سازمان مجاهدین خلق ایران" می‌دانستند و آرم آنها بدون آیه قرآن و تاریخ تاسیس و با مشیت گره کرده بزرگتر و تغییر اسلحه به کلاشینکف در اطلاعیه هایشان بکار می‌بردند. آنها باقی ماندگان مجاهدین مسلمان را که تعداد بسیار کمی بودند، آدم کش، سکتاریست، و آماده برای خدمت به ساواک می‌نامیدند. کتاب، "در مبارزه" مائو تسه تونگ را کتاب اصلی و سازمانی خود قرار داده و روزنامه "نشریه" را منتشر می‌کردند. پس از آن گاهنامه "مجاهد" را به‌جای مجله "جنگل" و فصلنامه "قیام کارگر" را که به شرایط محیط کار و زندگی کارگران و مبارزه کارگری می‌پرداخت را در می‌آوردند. در این بین همچنان رابطه ای محکم با سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف)، مبارزین ظفار، جمهوری خلق یمن و گروه‌های مارکسیستی در کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور داشتند. در سوم بهمن ماه سال ۱۳۵۴، منیژه اشرف زاده کرمانی، محسن بطحایی، محسن خاموشی، محمد طاهر رحیمی، ساسان صمیمی بهبهانی، مرتضی لبافی نژاد، عبدالرضا منیری جاوید، وحید افراخته از مارکسیست‌ها و مرتضی صمدیه لباف از مجاهدین مسلمان در تهران تیرباران می‌گردند. در بهمن ماه ۱۳۵۴ مجاهدین مارکسیست، سعی در انفجار کنفرانس سرمایه گذاران خارجی در تهران را داشتند که بمب زودتر از زمان مورد نظر منفجر شد و حامل بمب، منیژه بتول افتخاری را بشدت زخمی کرد که کمی بعد از شدت جراحات جان باخت. در اردیبهشت ۱۳۵۵ مجاهدین مارکسیست درب ورودی مرکز اسراییل در تهران منفجر کردند. در ۶ شهریور همان سال و در روز روشن سه مستشار نظامی آمریکایی در نیروی هوایی ایران شاغل در بنیاد بین المللی "راک ول" به نام‌های "ویلیام کاترل، رابرت کرونگارد و دانالد اسمیت" را به انتقام اعدام‌های اخیر رژیم بین اردیبهشت تا تیر ماه این سال و حیف و میل‌های میلیونی در خرید سلاح‌های نظامی به ارزش ۴۰۰ میلیون تومان را اعدام انقلابی می‌کنند. پس از ضربه سال ۱۳۵۰ و تا سال ۱۳۵۴ مجاهدین ۳۲ تن از اعضایشان را در عملیات مسلحانه و یا در زندانها از دست می‌دهند. رژیم شاه دست به تبلیغات گسترده ای بر علیه مجاهدین زده، آنها را خرابکار، دزد بانک، گانگسترهای خونخوار، آنارشیست، نهیلیست و بی مغزهایی که مغزهایشان با کشتن، سوختن و ویران کردن پر شده در رسانه‌های گروهی معرفی می‌کند. دستگاه تبلیغاتی شاه با آوردن بعضی از افراد نادم در تلویزیون سراسری آنها را وادار به اعتراف به جنایت کار بودن، داشتن روابط منحرف جنسی در درون گروه کرده سعی در گمراه کردن مردم داشت. رژیم همچنین مجاهدین را ناباوران به

اسلام و برای اولین بار آنها را منافقین نامید. موردی که در زمان شاه در هنگام تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق، لیبرالها به مجاهدین مارکسیست لقب دادند. همچنین مجاهدین مسلمان در جزوه ای منتشر شده در سال ۱۳۵۶ بنام، " منافقین از دیدگاه ما " خطاب به نویسندگان بیانیه مهر ۱۳۵۴، آنها را منافق و اپورتونیستهای چپ نما لقب دادند. در بعد از انقلاب خمینی این اصطلاح را در ۴ تیرماه ۱۳۵۹ در مورد مجاهدین مسلمان بکار برد و گفت که منافقین از کفار بدترند.

مجاهدین مسلمان بعدها اعلام کردند که مارکسیستها، با دزدیدن نام پرافتخار " مجاهدین " و کودتا در مجاهدین آنها به نابودی کشاندند. این سازمان همانطور که اشاره شد پس از تغییر ایدئولوژی به مارکسیسم رسماً خود را "سازمان مجاهدین خلق ایران" می‌نامید اما در جنبش انقلابی ایران به بخش منشعب و یا مجاهدین مارکسیست و یا سازمان مجاهدین (بخش م. ل) مشهور بودند. آنها جهت رشد ایدئولوژیک خود و جنبش انقلابی ایران علاوه بر کتاب و نشریات اشاره شده چنین کتاب و گاهنامه نیز منتشر کردند، در این میان می‌توان به چند عنوان همچون، " ایران الجماهیر " نشریه ای به زبان عربی سازمان، مقاله " دوآلیسم سیاسی " نوشته حسین روحانی در نقد مشی چریکی، کتابهای: " ظهور امپریالیسم ایران و تحلیلی از روابط ایران و عراق " که به زبانهای دیگر نیز ترجمه شد، " احتضار امپراطوری دلار " نوشته تقی شهرام، سازماندهی و تاکتیک ها " و " مسائل حاد جنبش ما " که به گفتگوهایی برای وحدت با سازمان فداییان اشاره کرد. یکی از دلایل این انشعاب خشونتبار در سازمان مجاهدین، عدم وجود دموکراسی در این سازمان چریکی بود، موردی که در سایر گروه‌های چریکی از جمله فداییان هم رخ داده بود. مبارزه مسلحانه در شرایط بسیار مخوف در زیر جو پلیسی که ساواک به وجود آورده بود نتیجه ای دموکراتیک نیز در حل اختلافات درونی در بر نداشت. افراد مخالف اجازه ای برای داشتن تشکیلات موازی و یا ابراز عقاید خود نداشتند. این انشعاب بقول تراب حق شناس یک زایش دردناک بود. البته این مهم توجیهی برای کشتن رفقای مخالف ایجاد نمی‌کند، بلکه تنها گوشه‌هایی از اشتباهاتی که مشی چریکی و مبارزه در آن شرایط بشدت مخاطره آمیز می‌تواند به وجود آورد را نشان می‌دهد. باید توجه داشت که این اعمال غیر دموکراتیک ریشه در سالهای اولیه و سازماندهی غیر دموکراتیک در قبل داشته است. به عنوان نمونه سیستم سانترالیسم دموکراتیک که پیش و کم نظام تشکیلاتی مورد قبول اغلب سازمان‌های سیاسی ایران بوده، در عمل بخش سانترالیسم آن عمدتاً استفاده می‌شده تا اینکه در ترکیبی با دموکراسی قرار گیرد. این مهم حداقل در سازمان مجاهدین خلق ایران به‌طور وسیعی اجرا می‌شده است. در کتابی که پس از انقلاب ۱۳۵۷، توسط سازمان مجاهدین بنام "بررسی امکان انحراف مرکزیت دموکراتیک یا تفاوت شک علمی و غیر علمی در امر تشکیلات" منتشر شده است، می‌خوانیم که: " مسائل در درون تشکیلات انقلابی به‌طور عمده از طریق بحث و اقناع حل و فصل می‌شود. یعنی به این مفهوم که، تصمیمات، دستورالعمل‌ها و دادن مسئولیت به یک فرد، یا مشکلات و مسائلی که ممکن است در درون یک تشکیلات انقلابی برای فرد پیش بیاید، در درجه اول سعی می‌شود با شیوه دموکراتیک (از طریق بحث و اقناع) حل و فصل شود، ولی در نهایت موقعی که نیاز به تصمیم‌گیری و عمل کردن باشد، در چنین صورتی نظر نهایی را سازمان (به‌طور عمده رهبری) خواهد داد. این بدین مفهوم است که در عین اینکه در چنین تشکیلاتی دموکراسی وجود دارد، ولی در رابطه این دو (مرکزیت و دموکراسی) در تحلیل نهایی تقدم با مرکزیت است" (سرمايه، ص ۴۴). همانطور که ملاحظه می‌شود این شیوه تفکر، دستور کار و ترجمان این سازمان از "سانترالیسم دموکراتیک" بوده است. حال اگر این شیوه از سانترالیسم دموکراتیک، که مورد قبول سازمان مجاهدین است، در دوران تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین در دستور کار قرار دهیم. متوجه می‌شویم که در آن زمان سه نفر در رهبری برای سازمان مجاهدین خلق تصمیم می‌گرفتند، که دو نفر آنان یعنی بهرام آرام و محمد تقی شهرام برفع مارکسیسم و مجید شریف واقفی در جهت اسلام رای می‌دهند و بخاطر عدم اطاعت شریف واقفی از تصمیم نهایی، سازمان

او را در یک پروسه طولانی محاکمه کرده و می‌کشد. با توجه به نظر سازمان مجاهدین مسلمان در این کتاب و سایر شواهد اشاره شده، آن دو نفر نباید کار چندان اشتباهی کرده باشند؛ اما باید قویاً گفت، که آن عمل کاملاً غلط و فاجعه بار بوده است و این شیوه از سانترالیزم دموکراتیک نیز ویران کننده تر خواهد بود.

متأسفانه مرکزیت آن زمان مجاهدین مارکسیست بدنبال مرگ شریف واقفی چند برخورد، بسیار نادرست نسبت به افرادی که مخالف آنان بودند مرتکب شدند. از آن جمله می‌توان به واقعه ای که در باره حسین باقرزاده اتفاق افتاد اشاره کرد. وی هم‌اکنون دارای دکترای علوم کامپیوتر است و در امور حقوق بشر و بویژه بر علیه احکام اعدام و سنگسار فعالیت می‌کند.

در زمستان ۱۳۵۳ زمانی که تغییر و تحولات در درون سازمان مجاهدین به دفاتر سازمان در بغداد و لندن می‌رسد. حسین باقرزاده که در تابستان ۱۳۵۳ به سازمان پیوسته و مسئول دفتر سازمان در لندن بود به تغییر ایدئولوژی و شیوه هدایت رهبری جدید در سازمان اعتراض می‌کند. بنا به پیشنهاد علیرضا سپاسی آشتیانی که فرستاده جدید سازمان در سوریه بود، وی انتقادات و دیدگاهش را به‌طور کتبی برای رهبری سازمان می‌نویسد. کمی بعد از کشته شدن مجید شریف واقفی در اردیبهشت ماه، باقرزاده، نامه ای از رهبری سازمان دریافت می‌کند که وی را برای بحث و ابراز عقایدش به‌صورت حضوری، به ایران فرا می‌خواند. علی‌رغم اینکه دوستانش این را یک تله می‌دانند وی با گذرنامه تقلبی در مهر ماه ۱۳۵۴ توسط حسین روحانی به ایران برده می‌شود. پیش از این در روزنامه "اطلاعات" از وی به‌عنوان عضو مجاهدین در لندن نام برده شده بود. باقر زاده بدون اطلاع خانواده اش در ایران بمدت سه ماه در تهران می‌ماند و بر عقایدش پای می‌فشرد. پس از چندی وی تصمیم به خروج از ایران می‌گیرد اما توسط رهبری تهدید شده و همان گذرنامه تقلبی نیز از او گرفته می‌شود. باقر زاده سپس تمام ارتباطات خود را قطع کرده و از افراد سازمان و پلیس خود را مخفی می‌کند، اما کمی بعد در دی ماه همان سال به کمک محمد یقینی به‌طور قاچاق از کشور خارج شده، ابتدا به کویت و بعد به سوریه باز می‌گردد. تشکیلات سازمان در سوریه که در آن زمان، دیگر توسط محمد یزدانیان، که بعدها از متشکلین گروه موسوم به "آرمان طبقه کارگر" بود، اداره می‌شد، از کمک به وی برای بازگشتن به انگلستان خودداری می‌کند، اما وی سرانجام به کمک محسن نژاد حسینی، یکی از مجاهدین گرفتار در حادثه هواپیما ربایی، پولی دریافت کرده و به نزد خانواده اش باز می‌گردد. سازمان کمی پس از فرار وی در نشریه خود بنام "خبرنامه مجاهد" از وی به‌عنوان خائن شماره ۲ نام می‌برد، (خائنین شماره ۱ و ۲، شریف واقفی و صمدیه لباف بودند) که از عدالت انقلابی گریخته اما هر کجا که باشد سرانجام به مجازات خواهد رسید. چند ماه بعد "محمد یقینی" دوست نزدیک باقر زاده در سازمان، متهم به همکاری با وی شده که او نیز در اواخر سال ۱۳۵۵ به‌هنگام خروج از کشور کشته می‌شود (برفراز، ص ۴-۴۲۲).

محمد یقینی که مرگ وی نیز در حاله ای از ابهام، به مانند قتل شریف واقفی یک ترور درون سازمانی تلقی شده، یکی از تلخ کاری‌ها، در تاریخ این سازمان است. "رهبری علیرغم اعلام، اعدام ناجوانمردانه شریف واقفی و صمدیه لباف در بیانیه سال ۵۴، در مورد اعدام شهید محمد یقینی در سال ۵۵، آنرا از اعضا و کادرها مخفی نگه داشته و سرانجام علیرغم خواست رهبری اعضا نیز از آن مطلع شدند" (تغییر و تحولات، ص ۲۴). در سازمان مجاهدین مارکسیست از بعد از انشعاب تا زمان انقلاب ۴۷ تن از جان باختند. از جان شهدای مارکسیست تنها یک نفر بعد از انشعاب به مارکسیست‌ها پیوسته بود و بقیه از اعضا قدیمی بودند. ۲۱ تن از مارکسیست‌ها در درگیری خیابانی، ۷ نفر اعدام، ۶ نفر زیر شکنجه و ۳ نفر کشته اما مفقود الاثر شدند. یک سوم از جان باختگان مجاهدین مارکسیست از زنان بودند.

تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین باعث رشد سازمان مجاهدین مارکسیست شده، و نیروی نوینی در درون جنبش کمونیستی و انقلابی ایران مستقل از اردوگاه‌های رویونیستی "شوروی و چین" عرضه کرد. این سازمان با پیش کشیدن مباحث متعدد در زمان اختناق رژیم شاه موجب شکوفایی ایدئولوژیک در بین نیروهای مبارز و گسستن از چپ سنتی هوادار شوروی مثل حزب توده و سازمان فداییان، به تفکرات پیشرو گردید. در آن سالها مجاهدین مارکسیست به‌عنوان مثال به تأثیرات خطرناک سازمان چریکهای فدایی خلق ایران از حزب توده و گرایش به راست این سازمان که بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷، در انشعاب موسوم به اقلیت و اکثریت دیده شد، هشدار داده بود. در روند تحولات ایدئولوژیک بر خلاف سازمانهای چپ سنتی تر، مجاهدین مارکسیست به نقد و بررسی شیوه مبارزه می‌پرداختند. به‌عنوان نمونه، با وجود تغییر ایدئولوژی آنها هنوز به مبارزه مسلحانه چریکی یعنی مبارزه روشنفکران جدا از مردم عمل می‌کردند، اما به تدریج به مبارزه در کنار مردم و در نتیجه همگام با توده‌های زحمتکشان روی آورد. سازمان در سال ۱۳۵۵ به‌صورت فعال در جنبش زحمتکشان خارج از محدوده شرکت کرد. همین‌گرایش موجب شد که در تجربه عملی و بررسی واکنش‌های کارگران و زحمتکشان از عملیات مسلحانه، همچنین مطالعه مباحث تفویک نیروهای خارج از کشور و مبارزین کشورهای دیگر در نقد و رد مشی چریکی، سازمان این دوگانگی سیاسی در مبارزه بر علیه رژیم یعنی مبارزه مسلحانه جدا از مردم را در اسفند ۱۳۵۶ کنار گذارد و بر مبارزه کارگری و جنگ دراز مدت توده ای پای فشرد.

سر انجام



تقی شهرام (۱۳۲۶-۱۳۵۹)

تقی شهرام روز ۱۱ تیرماه ۱۳۵۸ توسط نیروهای جمهوری اسلامی دستگیرشد و پس از تحمل یکسال زندان به اعدام محکوم شد. تقی شهرام با برسمیت نشمردن دادگاه، به‌غیر از جلسه اول، در دادگاه حاضر نشد. سازمان مجاهدین درمورد این محاکمه هیچ موضعی نگرفت. سازمان پیکار، گروه نبرد و آرمان و عده‌ای ازفعالین منفرد چپ، کمیته دفاع از تقی شهرام را تشکیل دادند و محاکمه وی را حمله علیه نیروهای چپ نامیدند. هادی اسماعیل زاده وکیل تقی شهرام بود که دادگاه به بهانه «مسلط نبودنش به قوانین اسلامی» صلاحیت وی را برای وکالت نپذیرفت. تقی شهرام پس از ۴ روز محاکمه در دادگاهی به ریاست عبدالمجید معادیخواه، که خود زمانی از طرفداران سازمان مجاهدین بود، دربامداد دوم مرداد ۱۳۵۹ تیرباران شد.

سازمان پیکار که در واقع میراث سیاسی شهرام محسوب می‌شود پس از اعدام وی در شماره ۶۵ نشریه خود نوشت:

«شهرام به تعبیر یک ضرب المثل معروف همچون اسب تیز تکی است که گاه پایش می‌لغزد، لغزشی که با توجه به معیار خود ممکن است آثار نامطلوب و دردناکی هم بجا بگذارد (و گذاشت) اما این لغزشها نباید ارزیابی همه جانبه ما را تحت تأثیر قرار دهد.»^[۲]

کمی پیش از پیروزی انقلاب، تقی شهرام به کمک سازمان به داخل کشور بازمی‌گردد. در این زمان او بی پروا در جلو دانشگاه تهران و در جلسات بحث و گفتگوهای خیابانی بدون این

که خود را معرفی کند شرکت می‌کند. در این مورد اعضای سازمان مرتب خطر شناسایی شدن توسط رژیم شاه و یا مذهبی‌های افراطی را به وی گوش زد می‌کردند، اما وی به کار تبلیغی خود ادامه می‌داد. چند ماه پس از انقلاب وی متوجه خطری که در کمین وی بود شده و توسط همسرش با سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر برای خروج از کشور تماس می‌گیرد. سازمان پیکار با وجود طرد علنی وی، اما بخاطر اهمیتی که وی برای جنبش کمونیستی داشته و همچنین، خطر سوء استفاده رژیم جمهوری اسلامی از دستگیری وی، توسط روحانی و سپاسی مجدداً به شاکر که در خروج از کشور شهرام در سال 1356 نقش تعیین‌کننده‌ای داشت، ماموریت مجددی می‌دهد. متأسفانه این عمل دیر هنگام صورت می‌گیرد و با سهل‌انگاری که تقی شهرام در حضور علنی در خیابان دارد وی در شامگاه روز دوشنبه 11 تیرماه 1358 در خیابان کارگر جنوبی توسط فردی که در جلو یکی از خانه‌های تیمی سابق آنها مغازه خیاطی داشته و تقی شهرام در نامه‌اش به بیرون از زندان از او به نام محمد آقا که از نزدیکان احمد احمد، از افراد خائن و از اعضا سابق مجاهدین، شناسایی شده و با داد و فریاد موجب دستگیری وی توسط کمیته 8 تهران می‌گردد.

خبر دستگیری تقی شهرام در رادیو و روزنامه‌های کشور با آب و تاب اعلام می‌گردد و در همان اوان در اطلاعیه دادستانی انقلاب وی متهم به قتل چندین نفر و اتهام مسخره بازگشت از اسلام می‌گردد. رژیم دستگیری و محاکمه تقی شهرام را بخاطر دفاع از حیثیت شهدای سازمان مجاهدین خلق اعلام کرده بود، اما از سوی دیگر محمد رضا سعادت‌ی از کادرهای بالای مجاهدین را به اتهام جاسوسی به زندان انداخت و علیرغم محکوم کردن وی به 15 سال زندان در اواخر سال 1359، وی را در سال 1360 اعدام کرد. سازمان مجاهدین خلق در 13 تیرماه 1358 در خصوص دستگیری تقی شهرام اطلاعیه‌ای صادر کرد و خواهان حضور نمایندگان این سازمان در دادگاه تقی شهرام شد، بدون این که به دستگیری وی توسط رژیم که هیچ نقش و صلاحیتی در این مورد نداشت، اشاره‌ای کرده باشد. همان گونه که پیش‌بینی شده بود، رژیم با دستگیری تقی شهرام قصد داشت به تبلیغات همه‌جانبه علیه جنبش کمونیستی و انقلابی ایران دست بزند. تقی شهرام تا زمان اعدام از ملاقات با خانواده‌اش محروم بود و رژیم بخاطر سابقه فرار وی در سال 1352 از زندان، وی را همواره در مکان‌های بسیار مخفی زندانی کرده بود. تقی شهرام را با شکنجه بسیار به قصد شکستش بیش از یک سال در زندان‌های مختلف در انفرادی و بویژه در بند مخوف 209 زندان اوین نگاه داشتند، اما او که هشیارتر از آن بود، مقاومتی بی‌نظیر کرد و حتی به التماس‌های آخوند علی قدوسی دادستان کل کشور که چند کلمه‌ای در رد سازمان مجاهدین برای نجات جانش بیان کند، توجهی نکرد. با وجودی که در همان زمان سازمان مجاهدین او را اپورتونیست چپ‌نما و یا با بیش‌رمی تمام در میان اعضایش لقب تقی قمیوز داده بودند و همچنان سر در آستان پدر گرامیشان آیت‌الله خمینی می‌ساییدند و برای شفای هر چه زودتر وی که بخاطر بیماری قلبی در بیمارستان بستری بود، دست به نیایش به سوی آسمان دراز کرده، اعلامیه‌ها صادر می‌نمودند.

سازمان پیکار برای هماهنگی فعالیت‌ها در جهت آزادی و دفاع از وی دست به تشکیل کمیته‌ای به این مناسبت زد. رژیم که از کمی پیشتر با دستگیری محمد رضا سعادت‌ی از سازمان مجاهدین خلق به جرم جاسوسی و حماد شیبانی (احمد اخوان بی‌طرف) در 15 فروردین 1358، شروع به مقابله مستقیم با مخالفین خود کرده بود، با دستگیری شهرام آن را به اوج خود رساند. از آن به بعد تقی شهرام بارها توسط تیمی متشکل از محمد غرضی، احمد رضا کریمی (که بعداً در نشریه کلک می‌نوشت و در قبل و بعد از انقلاب مبارزین سیاسی را بازجویی می‌کرد)، احمد احمد که پس از جدایی از سازمان مجاهدین در سال 1356 به جمعیت مومنه اسلامی نزدیک شد و بعد از انقلاب به طور وسیعی در بازجویی‌ها شرکت می‌کرد، اصغر میرزا جعفر علاف که پس از جدایی از مجاهدین در سال 1356 و پس از انقلاب از بازجویان بدنام زندان اوین بود. اصغر صباغیان برادر هاشم صباغیان وزیر کشور در

دولت مهدی بازگان، که از مسئولین اولیه سپاه پاسدان و یکی از عاملان کشتار خلق ترکمن و خلق کرد در همان سال‌ها، جواد منصوری از اعضای سابق مجاهدین و مسئول سیاسی سابق سپاه پاسداران، علی محمد بشارتی، نماینده وقت مجلس شورای اسلامی از جهرم و یکی از خبرچینان ساواک در زمان شاه و محسن رفیق دوست از مسئولین سپاه پاسداران و قاتل 4 رهبر خلق ترکمن بودند. تقی شهرام خود در توصیف این جلادان در نامه خود نوشته است: "از اینجا منشاء این تبلیغاتی که در روزنامه خود سپاه علیه من راه انداخته اند! که البته شنیده ام و ندیده ام، ولی جالب است که آنها از يك طرف زندان بان، از طرف دیگر بازجو و قاضی تحقیق و از طرف دیگر رقیب سیاسی ایدئولوژیک من هستند!" (پیکار، ش 66، ص 8) کمیته دفاع از تقی شهرام، با کمپین‌های متعدد و درج تقریباً هر هفته گزارشی از وی در نشریه پیکار به فعالیت خود و افشاگری رژیم ادامه می‌داد. بارها اعلام می‌شد که بزودی تقی شهرام محاکمه می‌شود، اما رژیم منتظر زمان مناسب برای این کار بود.

در اواخر تیرماه 1359 این زمان برای رژیم مناسب تشخیص داده شد، چرا که در اوایل اردیبهشت توانسته بود با موفقیت دانشگاه‌ها، مکان رشد جریان‌های انقلابی بود را ببندد. همچنین در 14 تیرماه همین سال خمینی با شعار، "منافقین از کفار بدترند" در يك سخنرانی اشاره به ملاقات خود در سال‌های قبل با حسین روحانی و تراب حق شناس در نجف کرده، بدین وسیله به کوبیدن سازمان مجاهدین و سازمان پیکار بطور علنی دست زد. کمیته دفاع از تقی شهرام به کمک والدین و همسر وی و کیلی ایرانی و دو وکیل ناظر آلمانی و فرانسوی برای محاکمه قریب الوقوع وی برای دفاع از تقی شهرام دعوت کردند. در این میان تنها وکیل آلمانی به شرح مشاهدات خود از محاکمه تقی شهرام در نشریه معتبر اشپیگل پرداخت که در زیر می‌آورم.

محاکمه تقی شهرام در 23 تیر ماه آغاز شد، شهرام در روز اول به دادگاه آورده شد، که وی با به رسمیت نشناختن آن از دادگاه به سلولش برده شده و در طی چهار روز بعد بدون حضور وی ادامه یافت. در دادگاه که خانواده‌های قربانیان اختلافات درونی مجاهدین به تحریک رژیم به شکایت از وی پرداخته بودند، عملاً به محاکمه دو سازمان پیکار و مجاهدین خلق منتهی شد. سازمان پیکار بارها دستگیری و محاکمه تقی شهرام توسط رژیم را که هیچ حقی در این مورد نداشت، محکوم می‌کرد و اعلام داشته بود که در صورت هر گونه محاکمه ای وی بایستی توسط اعضا و فعالین سازمانی که وی در آن فعالیت می‌کرده محاکمه شود. سازمان مجاهدین علیرغم پایداری تقی شهرام در عدم همکاری با رژیم، همچنان سیاستمدارانه خواستار شرکت در محاکمه وی بودند و بر این بی‌دادگاه قرون وسطایی چشم فرو می‌بستند. از سوی دیگر حزب خائن توده و سازمان فداییان اکثریت که به تازگی انشعاب کرده بودند یا در رسای این محاکمه قلم فرسایی می‌کردند و یا فرصت طلبانه با سکوت خود آب در آسیاب رژیم می‌ریختند.

محاکمه چهار روز طول کشید و بدون اعلام حکم آن بی‌دادگاه، به پایان رسید. همانطور که انتظار می‌رفت وی چند روز بعد در اولین ساعت‌های روز پنج‌شنبه دوم مرداد 1359 به جوخه اعدام سپرده شد و رسانه‌های گروهی رژیم خبر اعدام وی را به همراه اعدام اقدام کنندگان کودتای نوزده اعلام کردند. کشتن او برای رژیم بس نبود، پس از آن نیز به مناسبت‌هایی به توهین و افترا نسبت به این انقلابی‌کمونیست دست می‌زدند. در مراسم به خاک سپاری وی، رژیم اجازه نداد که جسدش در کنار دیگر شهدای مجاهد و انقلابیون دفن شود و پس از توهین و آزار بسیار خانواده وی، جسدش را در محل دفن ساواکی‌ها و اعدام‌شدگان اوایل انقلاب دفن کردند، اگر چه باز هم به این راضی نبودند و در تابستان سال بعد جسدش را بیرون آوردند و به محل نامعلومی که لعنت آبادش می‌خواندند در کنار شهدای سال 1360 دفن کردند.

در مراسم تدفین و چهلم وی که با همکاری سازمان پیکار برگزار شد چند هزار نفر شرکت کردند و علاوه بر بستگان وی، مادران شهدای فدایی کیومرث و خشایار سنجری، عزیز سرمدی، مادر شهید مجاهد هوشمند خامنه‌ای سخنرانی کردند. باز هم در روزنامه‌های رژیم که از مراسم پرجمعیت بزرگ داشت شهرام به خشم آمده بودند به توهین و افترا زنی پرداختند. حتی نزدیک به یک سال بعد آیت‌الله حسنعلی منتظری در نماز جمعه قم در 23 اردیبهشت 1360 به یاقه پرداز علی‌رضا رفیق شهید پرداخت و فرار جسورانه وی از زندان ساری در سال 1352 را دست ساخته CIA و ساواک دانست، تا باعث ایجاد اختلافات ایدئولوژیک و در نهایت تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین گردد! این فقیه، مجتهد، ولایت عهد و جانشین خمینی می‌دانست که آشکارا دروغ می‌گوید و برای آب و تاب دادن به این دروغ کثیف خود بی‌شرمانه همچون همپالگی‌های خودش ادعای داشتن روابط نامشروع بین مردان و زنان انقلابی آن دوران مخاطره‌انگیز، می‌کند و رفیق شهید تقی شهرام را یک عیاش می‌نامد.

سازمان پیکار در اعلامیه مهمی که که در روز اعدام محمد تقی شهرام صادر کرد ضمن تشریح عملکردهای چندین ساله این رفیق شهید در توضیح اشتباهات وی چنین نوشت: "[تقی شهرام] ضمن دارا بودن نقش پیشرو در حرکت بخش منشعب بسوی مارکسیسم-لنینیسم دچار اشتباهاتی خطرناکی می‌شود. این اشتباهات به هیچ وجه جدا از ماهیت طبقاتی سازمان و گرایشی که او نمایندگی می‌کرد و شرایط بسیار خشن و خونین حاکم بر مبارزه انقلابی آن روزها نیست و تنها در چارچوب تضادهای درون خلقی و نوع برخورد به آن قابل بررسی است و بلاخره او هرگز لحظه‌ای به سازش با دشمنان خلق نیاندیشید و با تمام قوا علیه هرگونه سازش و تسلیم جنگید، او کسی است که 13 سال مبارزه انقلابی بی‌امان لکه سازش بر دامانش ننشسته است.

باشد که خون سرخ رفیق محمد تقی شهرام و دیگر شهدای جنبش کمونیستی که هزاران هزار از آنان در سال‌های بعد بدست رژیم سرمایداری و پلید جمهوری اسلامی بر زمین ریخته شد، بیدار کننده وجدان آگاه مردم و انقلابیون گردد، تا نه هر چند زمانی در فکر ایجاد اصلاح این رژیم خون‌آشام و ویرانگر زندگی‌ها برآیند. در زیر متن ترجمه شده مقاله " رایبر گویلن " وکیل آلمانی که گزارشی از مضحکه‌ای که نام دادگاه تقی شهرام در تیرماه 1359 بر خود داشت را می‌آورم.

سرانجام ملایبی به قضاوت نشست

دیده‌های یک ناظر در نخستین دادگاه رسیدگی به پرونده یک دست چپی در ایران

رایبر گویلن، ۳۸ ساله در برلن غربی بعنوان یک مدافع (همراه با اتوشلی حقوق دان [وزیر کشور در دولت گرهارد شرودر]) کار می‌کند. گویلن به نمایندگی از طرف اتحادیه حقوق دانان جمهوریخواه و نیز جامعه وکلای مدافع برلین، نخستین ناظر غربی بود که در یک دادگاه انقلاب در ایران حضور یافت. در این دادگاه تقی شهرام مارکسیست محاکمه می‌شد. دادگاه بدون شنیدن، حرف‌های شهودی که می‌توانستند در تخفیف یا تبرئه وی نقش داشته باشند او را به اعدام محکوم کرد و حکم اجرا شد.

رایبر گویلن Von Reiner Geulen

محاکمات جنایی که غالباً نتیجه‌ای مرگبار در پی دارند، تقریباً به گونه‌ای روزمره در ایران جریان دارد، اما محاکمه و محکومیت تقی شهرام دارای این ویژگی بود که برای نخستین بار از زمان انقلاب یکی از رهبران سیاسی چپ مورد اتهام قرار می‌گرفت.

شهرام در سنین جوانی در سال‌های ۱۹۶۰ به جنبش مقاومت علیه شاه پیوست. در ۲۴ سالگی که بطور مخفی عمده‌تاً در تهران زندگی می‌کرد، توسط ساواک - پلیس مخفی شاه - بازداشت شد. در سال ۱۹۷۱ پس از شکنجه‌های فراوان به ۱۵ سال حبس محکوم گشت. پس از چند سالی حبس موفق به فرار شد. تا آستانه انقلاب در اوایل ۱۹۷۹، شهرام یکی از مخالفان شاه بشمار می‌رفت که بشدت از سوی ساواک مورد تعقیب قرار داشت. وی از اواخر سال ۱۹۷۸ در رویدادهای انقلاب مشارکت داشت. شش ماه بعد در آغاز ژوئیه ۱۹۷۹ شهرام دستگیر شد. این نشانه این بود که نبرد قدرت میان عنصر اسلامی با عنصر ملی و نیز سوسیالیستی در انقلاب آغاز شده بود.

در کیفرخواست، شهرام متهم بود که در قتل بسیاری از اعضاء سازمان مجاهدین دست داشته است. مجاهدین در آغاز یک سازمان رادیکال مذهبی بودند که سرنگونی رژیم شاه را هدف داشتند، و شهرام به آنان تعلق داشت. اواسط سالهای ۱۹۷۰، جریان مارکسیستی در درون مجاهدین پا گرفت که هدف خود را استقرار جامعه سوسیالیستی اعلام کرد. شهرام مبتکر و رهبر این جناح و در زمان تغییر جهت، عضو کمیته مرکزی بود. در آن زمان که ما [در غرب] با دستگیری‌ها و اعدام اعضاء مجاهدین مواجه می‌شدیم، بی‌اعتمادی و اتهام زنی‌های متقابل از سوی اعضاء دو جناح در سازمان متداول بود. یکی از اعضاء رهبری جناح ضد مارکسیستی و از پیروان اسلام ناب، در سازمان مجاهدین، از سوی اعضاء مارکسیست به قتل می‌رسد. در کیفرخواست دادگاه انقلاب سخن از این نبود که شهرام شخصاً در قتل‌ها شرکت داشته بلکه، مسئولیت سازمانی و سیاسی این قتل‌ها به او نسبت داده شد.

شهرام و کمیته و سازمانی [سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر] که در جریان همان دادگاه از او پشتیبانی می‌کردند، علناً نسبت به این کیفرخواست اعلان داشتند که متهم اصلی شهرام نیست، بلکه این دادگاه، علیه مجاهدین در تمامیتش و علیه چپ ایران تشکیل شده و پروسه غیر قانونی کردن آنها را مد نظر دارد.

در نامه‌ای از شهرام که از سوی کمیته پشتیبانی از وی منتشر گردید، و محتوای آن از سوی مقامات رسمی تکذیب نشد، آمده بود که دادستان کل انقلاب، [علی] قدوسی، دو ماه پیش از آغاز محاکمه شخصاً از زندانی در سلولش دیدن کرده بود تا شهرام را در برابر دو انتخاب متفاوت قرار دهد، یا در محاکمه اش در دادگاه انقلاب، علیه مجاهدین خلق موضعگیری کند و یا خود را برای اعدام آماده سازد. تقی شهرام از هر گونه موضعگیری در این مورد خودداری کرد. وکیل مدافع تعیین شده از سوی [خانواده] متهم، وکیل سرشناس تهران [هادی] اسماعیل زاده به ماده ۳۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۹۷۹ استناد می‌کرد که بر اساس آن هر کس در انتخاب وکیل خود آزاد است. قانون تشکیل دادگاه‌های انقلاب اما تصریح می‌کند که هر متهمی حق دارد وکیلی را آزادانه انتخاب کند که به حقوق جزایی اسلامی تسلط داشته باشد (اصل هفت).

دادگاه سه وکیل را معرفی کرده بود که به نظر آن دارای شرایط فوق بودند، اما شهرام این وکلای را با این استدلال رد نمود که بدلائل سیاسی و شخصی به آنان اعتماد ندارد. زمانی که اسماعیل زاده بلافاصله پیش از شروع محاکمه اصلی نزد رئیس قضات دادگاه انقلاب آمد، به او ابلاغ شد که تنها بشرطی می‌تواند به عنوان مدافع شهرام در محاکمه شرکت داشته باشد که در مقابل رئیس دادگاه، امتحان معارف حقوق اسلامی را بگذراند. طی نامه

ای خطاب به ریاست جمهوری، وکیل نامبرده حتی اظهار داشت که از او درخواست امتحان مذهبی شده بود، که به استناد سوگندنامه شغلی و قانون اساسی جمهوری اسلامی از انجام آن سر باز زده بود.

حقوق جزایی اسلامی، حقوق مدنی نیست، بلکه از قواعد و دستورهای قرآن و تفسیر آنها توسط پیامبر و روحانیون در اسلام تشکیل می‌شود. کیفر خواست علیه شهرام نیز بر شالوده قوانین جزایی ایرانی مبتنی نبوده، بلکه بر پایه همان دستورهای اسلامی است. همچنین، برای وضعیت حقوق دادرسی متهمین در " قانون تشکیل دادگاه های انقلاب "، تنها می‌توان شماری از قواعد انضباطی را تشخیص داد.

اینجاست که تفاوت های گاه عظیمی که در ابعاد مجازات ها و نوع آنها در رای دادگاه های انقلاب تهران و شهرستان ها مشاهده می‌شود. بر اساس گزارش های روزانه بعنوان مثال در مورد همجنس گرایی، انواع مجازات از محدودیت آزادی تا شلاق زدن و مجازات اعدام به چشم می‌خورد. در حال حاضر در مطبوعات ایران این مسئله بشدت مورد بحث است که آیا مجازات سنگسار زنانی که دست به زبای محسنه زده باشند - این مجازات از سوی بسیاری از دادگاه های انقلاب شهرستان ها اجرا می‌شود - با حقوق اسلامی منطبق است یا نه. سخنگوی منتقدین، نماینده مجلس و سخنگوی [بخشی] از جنبش زنان ایران، اعظم طالقانی به صراحت این مشکل مجازات را ضد اسلامی خوانده است. در این بین، خود او به سبب اظهاراتش در برابر دادگاه انقلاب قرار گرفته است.

در مصاحبه با قاضی القضاة آیت الله [سید محمد حسینی] بهشتی، دادستان کل کشور [آیت الله سید عبدالکریم موسوی] اردبیلی و رئیس دادگاه رسیدگی به اتهامات شهرام [آخوند عبدالمجید] معادیخواه، من به این نکته اشاره کردم که حق دفاع متوازن در برابر اتهامات تنها از قانون اساسی ایران نشأت نمی‌گیرد، بلکه در و رای آن حق انسانی و فرا ملیتی هم وجود دارد که حتی در شرایط خاص یک نظام حقوقی اسلامی نیز بایستی در نظر گرفته شود. بهشتی که بخش بزرگی از دوران تبعید خود را در آلمان گذرانده و بخوبی بر زبان آلمانی تسلط دارد در این رابطه اظهار داشت که مجموعه سیستم حقوقی ایران مبتنی بر مبانی اسلامی است که با درک حقوقی اروپاییان قابل قیاس نیست. پیوستگی رهبران سیاسی ایران با اسلام به مثابه دین دولتی و شالوده کل سازمان دولت به حدی است که به هیچ روی خود را نسبت به مبانی حقوقی در مفهومی که ما می‌فهمیم پاسخگو نمی‌دانند.

محاكمه اصلی تقی شهرام در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۰ آغاز شد. این محاکمه در زندان اوین برگزار می‌شد، جایی که اغلب زندانیان سیاسی ایران در بندند. زندان مذکور در سالهای ۱۹۵۰ توسط رژیم شاه بر تپه ای در کنار کوه های البرز در شمال تهران تاسیس گردید و تا زمان انقلاب، زندان مرکزی ساواک به شمار می‌رفت. طی سال ها، نام اوین مترادف با شکنجه، شهادت و قتل مخالفان رژیم شاه بود. در بخش امنیتی که در آن محاکمه شهرام صورت می‌گرفت، تابلوهایی آویزان است. این تابلوها عکس هایی را از هجوم مردم به اوین نشان می‌دهند که در آرشیو ساواک یافت شده بودند، علاوه بر آن شقیقه های درهم شکسته، بدن های کشیده شده و انسانهایی که اعضای بدنشان زنده زنده بریده شده بودند.

ملایی به نام " [عبدالمجید] معادیخواه " ریاست دادگاه را به عهده داشت و دو منشی در کنارش بودند. در کنار آنها نماینده دادستان کل انقلاب جای داشت. در عقب دادگاه روی دیوار آیاتی از قرآن نقش بسته بود. تمام محاکمه روی نوار ویدئویی ضبط می‌شد. ردیف اول

تماشاچیان را چند روزنامه نگار ایرانی تشکیل می دادند. پشت سر آنها خانواده هایی جای داشتند که قتل اعضای آنها را به شهرام نسبت می دادند.

علاوه بر این ها، بخش بزرگی از حاضرین، نگهبانان زندان بودند. نیمی از صندلی ها خالی بود. روشن نبود که تماشاچیان معمولی، امکان ورود به سالن دادگاه را که در قلب زندان اوین بود، داشته اند یا نه. من شخصاً به عنوان یک ناظر مجاز خارجی امکان شرکت در محاکمه را داشتم، هر بار که هیئت رئیسه به سالن وارد می شد، تماشاچیان صلوات فرستاده برای آیت الله خمینی شعار می دادند. پس از آن آیاتی از قرآن خوانده می شد. در نخستین روز دادرسی، شهرام را از حبس به دادگاه آوردند. او اظهار داشت که به مثابه مبارزی علیه رژیم شاه حاضر نیست از خود در برابر دادگاه انقلاب دفاع کند که وظیفه اش بررسی جنایات رژیم شاه و نه مخالفان آن می باشد.

دادگاه مشروعیت خود را در ارتباط با محاکمه شهرام با " قانون تشکیل دادگاه های انقلاب " که در سال ۱۹۷۹ پایه گذاری شده بود توجیه می کرد، که در آن از توطئه علیه جمهوری اسلامی با استفاده از اسلحه، ترور، انهدام تاسیسات و نیز جاسوسی به نفع بیگانگان (بند ۲ از اصل ۴) و همچنین از جنایاتی که پیش از پیروزی انقلاب در جهت تثبیت رژیم پهلوی و سرکوب نبردهای مردمی (بند ۱ اصل ۲) روی داده اند. علاوه بر این، دادگاه های انقلاب در موارد جنایت به نفع خارجیان و نیز جرم هایی چون قاچاق مواد مخدر و تجاوز به عنف تشکیل می شود.

شهرام اعلام داشت که حاضر است از خود در برابر دادگاه های عادی دفاع کند و نه در برابر دادگاه انقلاب، زیرا از سال های جوانی خود از جمله رادیکال ترین مبارزان ضد رژیم شاه بشمار می رفته است. او درخواست نمود که وکیل مدافعش [هادی] اسماعیل زاده به عنوان وکیلش در دادگاه پذیرفته شود و دادگاه علنی برگزار گردد، بویژه حضور نمایندگان سازمان مجاهدین خلق که از سوی دادگاه بشدت جلوگیری می شد، مجاز اعلام شود. از آنجایی که هیچیک از خواسته های او از سوی دادگاه پذیرفته نشد، شهرام به سلولش بازگردانده شد. از این لحظه به بعد، شهرام در جریان محاکمه شرکت نداشت. محاکمه شهرام در مجموع طی چهار جلسه از ۱۴ تا ۲۱ جولای ۱۹۸۰، آنهم بعد از ظهر ها حدود ۲ تا ۳ ساعت صورت گرفت. در روزهای دوم و سوم نمایندگان خانواده هایی از سازمان مجاهدین که قتل بستگانشان به شهرام منتسب گردیده بود عمدتاً استدلال هایی سیاسی علیه خط مارکسیستی مجاهدین عرضه می کردند.

شهرام و وکیل پذیرفته نشده اش - اسماعیل زاده - و بستگان او انبوهی از اسناد و مدارکی در برابر دادگاه ارائه کردند که نشان می داد، بسیاری از قتل های منتسب به شهرام کار ساواک بوده است. غیر از دو سند که در دادگاه قرائت شد، هیچیک از مدارک دیگر مورد پذیرش دادگاه قرار نگرفت. ارائه دلیل چه به صورت پرسش از گواهان و چه قرائت اسناد صورت نگرفت. در این که دادگاه برای این محاکمه صورت جلسه هم تهیه کرده باشد و پرونده ای از آن موجود باشد هم جای تردید است. در روز چهارم محاکمه رئیس دادگاه عوض شد و بجای ملا معادیخواه، ملا [علی] مبشری [دادستان اخیر تهران] نشست که در سه روز پیشین محاکمه حضور نداشت. در پایان چهارمین روز محاکمه، دادگاه رسیدگی به پرونده را خاتمه داد و رای خود را اعلام نمود.

روز ۲۳ جولای در ساعت ۲۱ به دفتر وکیل اسماعیل زاده از زندان اوین تلفن شده به او گفته شد که خانواده تقی شهرام، همان شب برای دیدن وی به زندان اوین بیایند. مادر و دو خواهر شهرام در ساعت ۳۰،۲۳ به اوین رسیدند و نزد زندانی هدایت شدند. شهرام اظهار می داشت که انتظار دارد همان شب اعدام شود، هر چند تا آن زمان هیچگونه اطلاعی از

نتیجه محاکمه اش دریافت نکرده بود. خانواده شهرام حوالی نیمه شب او را ترک می کنند. حدود ساعت ۱، 30 بامداد روز ۲۴ جولای تقی شهرام در اوین تیرباران شد. حکم اعدام او کمی پیشتر به وی ابلاغ شده بود. صبح زود به خانواده او تلفنی اطلاع داده شد که آنها می توانند برای دریافت جسد شهرام به اوین مراجعه کنند.

بر گرفته از Der Spiegel شماره ۳۲، ۴ آگوست ۱۹۸۰

منابع

1. ↑ سازمان مجاهدین خلق- پیدایی تا فرجام , مرکز اسناد انقلاب اسلامی , تهران ۱۳۸۵.
 2. ↑ تقی شهرام: تراژدی یا حماسه , نشریه پیکار , سال دوم , شماره ۶۵ , سازمان پیکار
 - سازمان مجاهدین خلق- پیدایی تا فرجام , مرکز اسناد انقلاب اسلامی , تهران ۱۳۸۵.
 - E.Abrahamian, Guerrilla Movement in Iran ۱۹۶۳-۱۹۷۷, Middle Eastern Research and Information Project, March-April ۱۹۸۰, ۳-۱۵
 - تقی شهرام: تراژدی یا حماسه , نشریه پیکار , سال دوم , شماره ۶۵ , سازمان پیکار
- برگرفته از «http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%D9%82%DB%8C_%D8%B4%D9%87%D8%B1%D8%A7%D9%85»
- رده‌های صفحه: زادگان ۱۳۲۶ | درگذشتگان ۱۳۵۹ | اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران | اعدام‌شدگان اهل ایران

- این صفحه آخرین بار در ۱۱:۰۲، ۱۰ ژوئیه ۲۰۱۰ تغییر یافته‌است.
- همه نوشته‌ها تحت مجوز Creative Commons Attribution/Share-Alike در دسترس است؛ برای جزئیات بیشتر شرایط استفاده را بخوانید.
- ویکی‌پدیا® یک علامت تجاری بنیاد ویکی‌مدیا است.

- سیاست حفظ اسرار
- دربارهٔ ویکی‌پدیا
- تکذیب‌نامه‌ها